

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره یازدهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۳

دکتر علی باقر طاهری‌نیا (استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران، تهران، ایران)  
سبحان کاووسی (دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران)  
دکتر سید مهدی مسبوق (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران، نویسنده مسئول)

### بررسی اصول و شیوه‌های نقد ادبی نزد ابوالقاسم السبّتی (با تکیه بر کتاب رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره)

#### چکیده

متقدمان ادبی در سنجش آثار ادبی شیوه‌ها و معیارهایی دارند که بر اساس آن هر آثار ادبی را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهند. این معیارها و شیوه‌ها از دیرباز مورد توجه ناقدان ادب عربی قرار گرفته و آنان به فراخور عوامل مختلف تاریخی، ادبی و اجتماعی، آثار هم‌عصران و پیشینیان خود را مورد نقد و ارزیابی قرار داده‌اند؛ از جمله این دوره‌ها عصر بنی‌احمر در اندلس، یا همان اسپانیای اسلامی است که در آن شاهد ظهور جنبش ادبی گسترده و حضور بیش از یک صد تن از متقدمان ادبی می‌باشیم. هر کدام از این ناقدان تعریفی از شعر ارائه نموده و اصطلاحات خاصی در حوزه نقد به کار برده‌اند و آثار مختلفی در این زمینه به جای گذاشته‌اند که بسیاری از آن‌ها دستخوش حوادث روزگار گشته و به دست ما نرسیده است. از نامدارترین ناقدان این دوره ابوالقاسم محمد بن الشریف السبّتی ادیب سده هشتم هجری، صاحب کتاب «رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» است که در آن به شرح قصیده مقصوره حازم قرطاجنی ادیب و شاعر اندلسی سده هفتم می‌پردازد. این کتاب افزون بر ارزش‌های بلاغی، نحوی و زبانی شامل بسیاری از آراء نقدی نویسنده است که از مهم‌ترین آن‌ها جایگاه لفظ و معنا، سرقت‌های شعری و موازنه شاعران می‌باشد. نوشتار حاضر بر آن است که شیوه‌ها و معیارهای نقدی السبّتی در شرح قصیده مقصوره حازم قرطاجنی را در سه مقوله جایگاه لفظ و معنا، موازنه بین شعرا و سرقت‌های ادبی مورد بحث و بررسی قرار دهد.

**کلیدواژه‌ها:** نقد، السبّتی، لفظ و معنا، سرقت، موازنه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۷

sobhan.kavosi@yahoo.com

پست الکترونیکی: btaherinya@yahoo.com

smm.basu@yahoo.com

## مقدمه

علوم بلاغت و زبان‌شناسی و به تبع آن علم نقد عموماً از مهم‌ترین علوم در عرصه ادبیات به شمار می‌آیند که ادیبان و ادب‌پژوهان از دیرباز به آن توجه داشته‌اند. از جمله آن‌ها ابوالقاسم محمد الشریف السبّتی (متوفی ۷۶۰هـ) است. السبّتی بر مقصوره<sup>۱</sup> حازم قرطاجنی شرحی با عنوان «رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» نوشته که در آن این چکامه را بر اساس اصول و معیارهای شناخته شده عصر خود مورد سنجش و ارزیابی قرار داده است. لذا نوشتار حاضر بر آن است با بررسی این شرح، آراء نقدی این ادیب اندلسی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد تا از این رهگذر به پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

۱. آیا می‌توان این شرح را در زمره کتاب‌های نقدی دوره اندلس برشمرد؟
۲. اصول و شیوه‌های نقدی السبّتی در این کتاب چیست؟
۳. آیا السبّتی در بیان آراء نقدی خود جانب انصاف را رعایت کرده است؟
۴. آیا السبّتی در آراء نقدی خود نوآوری داشته یا دنباله‌رو ناقدان پیش از خود بوده است؟

## روش تحقیق

در انجام این پژوهش با مطالعه بحث‌های مرتبط با نقد دوره اندلس، داده‌ها گردآوری شده است و با بررسی کتاب «رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» نظرات و دیدگاه‌های نقدی السبّتی مشخص و مورد تحلیل قرار گرفته، سپس این تحلیل‌ها بر اساس معیارهای معروف در نزد اکثر ناقدان دسته‌بندی گردیده است. بنابراین پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

## پیشینه پژوهش

در مورد این کتاب رساله‌ای در مقطع دکترا در دانشگاه ام‌القری با نام «المسائل النحویه و الصرفیه فی کتاب رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» به قلم عصام بن عبدالعزیز الخطیب در زمینه آراء نحوی السبّتی نوشته شده است. محمد الحجوی محقق کتاب «رفع

۱. مقصوره در اصطلاح عروضیان به قصیده ای گفته می‌شود که روی آن حرف الف باشد.

الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» کتابی با عنوان «ابوالقاسم الشریف السبّتی حیات‌ه و آثاره الأدبیه اللغویه و البلاغیه» نوشته است که در آن علاوه بر زندگی‌نامه السبّتی به مباحث بلاغی مطرح شده در این کتاب نیز پرداخته است. لیکن هدف نوشتار پیش‌رو بررسی اصول و روش‌های نقدی السبّتی در شرح مقصوره حازم قرطاجنی است و در ضمن آن می‌کوشیم به پژوهشگران حوزه نقد ادب عربی یادآور شویم که در بیان آراء و اصول نقدی متقدمان، تنها به بررسی کتاب‌های نقدی قرن دوم و سوم در عصر عباسی بسنده نکنند و به اصول و شیوه‌های نقدی دوره‌های بعد به‌خصوص قرن هشتم نیز بپردازند.

### ابوالقاسم السبّتی

السبّتی در شهر سبته متولد و به همان‌جا منسوب شد. او بیش‌تر دوران زندگی خود را در اندلس سپری کرد. محل تولدش در سبته به تاریخ ۶۹۷ هجری و به روایتی دیگر ۶۹۹ هجری بوده که اولی مشهورتر است. او زیر نظر پدرش تعلیم یافت و حافظ قرآن شد و همچنین شاگرد ابوعبدالله ابن هانی بود و در فراگیری ادبیات از او بهره فراوان برد. از آثار او می‌توان به "رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره" و "ریاضه الأبی فی شرح قصیده الخزرجی فی العروض و القافیه"، اشاره کرد (ابن الخطیب، ۱۴۲۴: ۱۱۳). السبّتی از بسیاری از دانش‌های زمانه، به‌خصوص علوم عربی که از ویژگی‌های دانشمندان آن عصر بود اطلاع داشت. از دیگر علوم که در آن‌ها تخصص یافت می‌توان به علوم شریعت، زبان‌شناسی، نحو، بلاغت، نقد، عروض و قافیه اشاره کرد (السبّتی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۴۷). لسان‌الدین بن خطیب تاریخ وفات السبّتی را سال ۷۶۰ هجری دانسته است.

### روش نقدی السبّتی

با وجود این‌که السبّتی در شرح مقصوره حازم دانش‌های مختلفی را در هم آمیخته است؛ اما دانش نقد شعر در اولویت این علوم قرار گرفته و نویسنده کوشیده است تا ابیات مقصوره را علاوه بر شرح و بیان نکات بلاغی، مورد نقد و ارزیابی قرار دهد و آن‌ها را با اشعاری از متقدمان و متأخران مقایسه کند. السبّتی در این نقد خود روش ذوقی را به‌کار می‌گیرد و معانی

کلمات و عبارات‌ها را نقد و با سایر شاعران مقایسه می‌کند، سپس میزان تأثیرگذاری هر کدام را بر شنونده بررسی می‌کند. اشعاری که او برای مقایسه با اشعار حازم برمی‌گزیند متعلق به دوره خاصی نیستند و معیار انتخاب او، شعرهای نیکو و بنام شاعران متقدم و متأخر می‌باشد. اصول و شیوه‌های نقدی او در شرح این مقصوده بر سه روش مبتنی است: لفظ و معنا، سرقت‌های ادبی و موازنه که در ادامه به توضیح و تبیین هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

### لفظ و معنا

لفظ و معنا از مهم‌ترین اصول نقدی نزد ناقدان قدیم به شمار می‌آید. آنچه که هر کدام از ناقدان در این مورد بدان توجه می‌کنند کیفیت و زیبایی صفات مخصوص لفظ و معنا می‌باشد تا میزان اثرگذاری هر کدام از این دو را در زیبایی متن عنوان کنند. به این خاطر این دیدگاه بسیاری از ناقدان را واداشته است تا یک تقسیم منطقی بین لفظ و معنا ایجاد کنند که از این سه تقسیم‌بندی خارج نیست: ۱- گروهی در مورد برتری لفظ یا معنا و بی‌ارزش بودن هر یک در برابر دیگری بحث می‌کنند. ۲- گروهی با تاکید بر اهمیت هر یک از آن دو، لفظ را بر معنا ترجیح می‌دهند. ۳- گروهی معنا را بر لفظ مقدم می‌دانند و لفظ را کم ارزش می‌پندارند.

جایگاه لفظ و معنا یکی از مهم‌ترین معیارهای نقدی و بلاغی است که ذهن بسیاری از ناقدان و ادبای قدیم و جدید را به خود مشغول کرده است. بدون شک اولین کسی که جدال بر سر این بحث را به وجود آورد جاحظ بود. دلیل آن نیز تعصب شدید او به لفظ و ساختار لفظی اثر ادبی است. زیبایی و کیفیت و رونق اثر ادبی را در نتیجه الفاظ می‌داند و معیار ارزش یک اثر ادبی را بر پایه لفظ زیبا، ساختار قوی و ترکیب خوب بنا می‌نهد. او در این خصوص می‌گوید: «هر کس در پی معنایی بزرگ است، باید برای آن لفظی بزرگ بیابد، چرا که حق یک معنای شریف سخن شریف است، و حق هر دوی آن‌ها این است که آن دو را از آنچه باعث تباهی و بی‌ارزشی می‌شود، مصون نگه داری» (جاحظ، ۱۹۶۹: ۱۳۶).

در جایی دیگر معانی را بی ارزش می‌پندارد و لفظ زیبا را مهم قرار می‌دهد. جاحظ در این باره می‌گوید: «معانی به راحتی در دسترس می‌باشند و عجم و عرب و بیابان‌گرد و روستایی و

شهر نشین همگی آن را می‌فهمند، مهم به‌کارگیری وزن و انتخاب لفظ، سهولت تلفظ، زیبایی طبع و برتری سبک است، به همین دلیل شعر، یک صنعت و نوعی بافت و گونه‌ای از تصویر می‌باشد» (الجاحظ، ۱۹۶۹: ۱۳۱). جاحظ از طرفداران برتری دادن لفظ بر معنا به‌شمار می‌آید. ابن طباطبا نیز در نقد لفظ و معنا سه تقسیم‌بندی انجام داده است: «کلامی که معنای آن کامل و لفظ آن شیوا، یا معنای آن نیکو و لفظ آن لطیف است، نیکو می‌پندارد و سخنی که معنی بی‌روح و لفظ بیهوده دارد نمی‌پسندد و آنچه را که معنایش واهی و لفظش نیکو و یا معنایش صحیح و لفظش پوسیده باشد، در درجه‌ای بین این دو قرار می‌دهد» (ر.ک: ابن طباطبا، ۲۰۱۱: ص ۵۴). از این رو او برای هر یک از لفظ و معنا ارزش و جایگاهی یکسان قائل است.

#### لفظ و معنا در نزد السبّتی

اولین موردی که نظر ما را پیرامون ارتباط لفظ و معنا در نزد السبّتی جلب می‌کند سخن او در مقدمه شرح مقصوده حازم است که در آن می‌گوید: «معانی به مانند مرواریدهایی می‌مانند که اندیشه را در خود فرو می‌برند و الفاظی که آن معانی را در بر می‌گیرند، مانند صدف‌هایی هستند که مروارید معنا را در بر می‌گیرند». (السبّتی، ۱۴۱۸: ۱۳۵-۱۳۶) السبّتی در این گفته خود معانی را به مرواریدهای داخل صدف و الفاظ را به خود صدف تشبیه می‌کند؛ گویا الفاظ ظرف معنی هستند. او در تاکید و اثبات گفته خود به ابیات زیر استناد می‌کند:

كَذَا يَفْتِقُ الْمُنْزُ الْكِمَامَ عَنِ الزَّهْرِ      تُبْدِي الدِّيَاجِي عَنِ سَنَا الْأَنْجَمِ الزُّهْرِ  
كَمَا نَمُّ لَفْظٌ وَالْمَعَانِي أَزَاهِرٌ      وَ صُبْحٌ بَيَانٍ تَحْتَ لَيْلٍ مِنَ الْحَبْرِ

معنی: ابر غلاف گل را می‌شکافد و تاریکی، ستارگانی درخشان را آشکار می‌سازد. الفاظ به-سان غلاف گل و معانی شکوفه‌های آن هستند و سپیده سخن زیر سیاهی مرکب پنهان است او لفظ و معنا را از هم جدا نمی‌داند و پیوند میان آن دو را همچون پیوند روح و جسم می‌داند، لیکن معنا را اصل و جوهر می‌داند. از جمله دلایل آن به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: ۱. توجه به واژه «أعراض». حازم در مقدمه کتاب خود این‌گونه آورده است: «وغاص لها الخاطر في بحار الأعراض، على درر أصدافها و جواهرها أعراض» السبّتی در شرح این واژه

می‌گوید: «منظور از آن، أعراض کلام است که عده‌ای گفته‌اند منظور از آن، کلام‌هایی هستند که در معنا به یکدیگر شبیه هستند و أعراض همان انواع توریه‌ها، کنایه‌ها، اشاره‌ها و... است که در زیبایی کلام مورد استفاده قرار می‌گیرد. (السنین، ۱۴۳۲: ۳۱۷).

۲. به‌کار بردن آرایه‌های بدیعی: معنی هر اندازه در برگزیده انواع محسنات بدیعی همچون توریه، تخیل و تضمین باشد، زیباتر و قوی‌تر می‌گردد و اگر این محسنات در خدمت معنا باشند وظیفه خود را به خوبی انجام داده‌اند:

قالوا: ابوبکر متی	ما حَضَرَ الأَكْلُ طَلَعُ
و إن تَكُنْ وليمه	يخبُّ فيها و يَضَعُ
ما أعجب سعدَ الذی	ساعده ذلك اللُّكعُ
فقلت: حقاً قلتم	لكنه سعدٌ بُلِعُ

معنی: گفتند هر وقت غذا آماده شود ابوبکر حاضر می‌شود و اگر ولیمه‌ای باشد شتابان به آنجا می‌رود و می‌نشیند. عجب سعادت‌ی نصیب کسی می‌شود که این انسان پست را کمک کند گفتم: راست می‌گویید او مانند سعد بلع (زمانی که زمین به سرعت باران را می‌بلعد) است (السبتی، ۱۴۱۸: ۵۶۹).

در ابیات فوق توریه به‌کار رفته است. این توریه باعث می‌شود معنای مورد نظر تحقق یابد و خیال شعری که بر آن تکیه شده تقویت گردد. السبتی معنا را از علم بدیع جدا نمی‌داند و معتقد است آرایه‌های بدیعی باعث تقویت معنا می‌گردد.

۳. به‌کارگیری تضمین: السبتی معتقد است که به‌کارگیری اشعار پیشینیان در شعر باعث زیبایی و تاثیرگذاری بیش‌تر آن می‌شود. از این رو از حازم قرطاجنی هنگامی که اشعاری از امرؤ القیس را در مدح پیامبر(ص) تضمین می‌کند، تمجید می‌کند و می‌گوید: «حازم قرطاجنی به نیکویی اشعار امرؤ القیس را در قصیده خود تضمین نموده و معانی آن را در مدح رسول خدا(ص) به‌کار برده است (السنین، ۱۴۳۲: ۳۲۴):

نبيُّ هدىٍ قد قال للكفرِ نورَه  
«الا أيها الليلُ الطويلُ ألا انجلي»

معنی: پیامبری که نور هدایتش را به سمت گمراهان رهنمود کرد و به کفر گفت: ای شب طولانی! قصد صبح شدن نداری؟

۴. استخراج یک معنا از معنایی دیگر و دریافت معنای جدید: به عنوان مثال در ابتدای مقصوره حازم چنین آمده است:

وما تَقْضَى عَجَبِي مِنْ كُونِهَا      غَابَتْ وَ عَمْرُ الْيَوْمِ بَاقٍ مَا انْقَضَى

معنی: شگفتی مرا پایانی نیست؛ چه او از میان رفته ولی عمر روزگار هنوز به سر نیامده و ادامه دارد.

السبتی در ذیل این بیت می‌گوید: معنای این بیت، تداعی گر بیت زیر از متنبی است:

رَأَتْ وَجَهَ مَنْ أَهْوَى بَلِيلِ عَوَازِلِي      فَقُلْنَ نَرَى شَمْساً وَ مَا طَلَعَ الْفَجْرُ

معنی: سرزنش کنندگان شب هنگام چهره یار را دیدند و گفتند خورشیدی را می‌بینیم در حالی که هنوز سپیده ندیده است.

و یا این بیت ابن الزقاق از شاعران اندلس:

عَلِي عَاتِقِي مِنْ سَاعِدِيهَا حَمَائِل      وَ فِي خَصْرِهَا مِنْ سَاعِدِي وَشَاح

معنی: دستان او بر دور گردن من همچون حمایل شمشیر و بازوی من بر کمر او همچون کمربندی مرصع نشان بود (السبتی، ۱۴۱۸: ۳۷۱-۳۷۳).

السبتی در شرح این بیت چنین می‌گوید: «سزاوار است که معانی بدیع و زیبا اخذ و با الفاظی تازه و عباراتی بکر بازگو شود تا سخن دوم از معنای نخست برتر و زیباتر گردد، در غیر این صورت اخذ و تکرار معنای نخست جز رسوایی و فضاحت چیزی در پی ندارد» (همان: : ۱۰۴۴).

۵. توجه به عقاید اسلامی: چنانچه معنایی با مبانی و اصول اخلاقی اسلام در تعارض باشد

السبتی آن را تأیید نمی‌کند و ژاژخایی‌ای بیش نمی‌داند، به عنوان مثال در بیت زیر:

وَ الشَّمْسُ مَا رَدَّتْ لَغَيْرِ يَوْشَعٍ      لَمَا غَزَا وَ لَعَلِّي إِذْ غَفَا

معنی: خورشید برای کسی جز یوشع هنگام جنگ و علی هنگام خواب، بازنگشته است.

در مورد این بیت و ابیات پیش از آن آورده است: «شاعر باید در تشبیه آوردن از ذکر نام پیامبران خودداری کند. این کار مخالف با شان و منزلت آنان و مغایر با اصول و مبانی دینی است به خصوص اگر هدف از تشبیه، مبالغه‌گویی باشد» (همان: ۲۲۲):

مَلِكًا حَكِيًّا مُلْكًا سُلَيْمَانَ الَّذِي      لَمْ يَتَّجِهْ لِغَيْرِهِ وَلَا انْبَغَى

معنی: تاج و تخت او یه‌سان تاج و تخت سلیمان است که به کسی جز او روی نیاورد و کسی جز او شایسته چنین حکومتی نمی‌باشد.

السبتی در ذیل بیت فوق می‌گوید: «دوست ندارم که ابوالحسن اجازه دهد پادشاهی‌اش را با ملک سلیمان مقایسه کنند؛ زیرا بین آن دو چنین شباهتی وجود ندارد و تخت پادشاهی او هم-ردیف تخت سلیمان(ع) نمی‌باشد، امیدوارم منظورش این باشد که وسعت ملک هیچ پادشاهی به اندازه قلمرو او نیست تا تنها از آن معنای گستردگی قلمرو برداشت شود و از مبالغه به خدا پناه می‌بریم» (همان، ۴۱۷-۴۱۹).

سبتی در این نقد خود در مورد ابیات ذکر شده روش نقد اسلامی را در برگرفته است و با این دیدگاه به بررسی آنها پرداخته است و اشاره می‌کند که اسم انبیاء و پیامبران مبارک است و تشبیه و مبالغه را شایسته آنان نمی‌داند. همچنین آوردن مطالب دینی را در مضامین طنز و مطایبه‌آمیز جایز نمی‌داند.

#### موازنات شعری

موازنه نوعی نقد مرکب است که بین دو شعر، دو شاعر یا دو موضوع صورت می‌گیرد و از جنبه‌های مختلف لفظی، معنایی، لغوی، زیبایی هنری، قوت و ضعف، سرقت‌ها و بسیاری از جنبه‌های دیگر به مقایسه بین آنها می‌پردازد و در پایان رأی به برتری یکی داده می‌شود. در کتاب رفع الحجب المستوره که موضوع بحث این مقاله می‌باشد موازنات فراوانی وجود دارد که شارح بین شاعران و حازم قرطاجنی و یا بین دیگر شاعران انجام داده است. احسان عباس در مورد معیار برتری شاعر یا نویسنده‌ای بر شاعر یا نویسنده دیگر می‌گوید: «یکی از روش-های بررسی مراتب ادبا این است که به قصاید دو شاعر نیک بنگریم و بهترین آنها را انتخاب

کنیم، هر کدام که نسبت به دیگری نسبتاً بهتر و برتر بود، حکم به برتری آن دهیم. راه دیگر این است که به دیوان هر دو نگرینسته شود، با توجه به تعداد و نوع قصاید موجود در دیوان-های آن دو برتری هر یک بر دیگری مشخص می‌شود. به عنوان مثال اگر دیوان یکی از آن‌ها پنج هزار بیت داشته باشد که چهار هزار بیت آن مورد قبول و خوب باشد ولی در دیوان دیگری شش هزار بیت باشد و چهار هزار بیت مورد پسند یافت شود، به نسبت، دیوان پنج هزار بیتی از دیوان شش هزار بیتی برتر است. برای تشخیص جایگاه نویسندگان نیز از این روش می‌توان استفاده کرد» (عباس، ۱۹۹۷: ۱۱۲). به طور کلی موازنه‌هایی که السبتي در شرح مقصوره انجام داده است به دو دسته تقسیم می‌شوند. موازنه بین خود شاعران و موازنه بین ابیات شعری آنان.

#### موازنه بین شاعران

در این نوع موازنه السبتي شاعران برخی دوره‌ها را بر دوره‌های دیگر برتری می‌دهد و گاهی حتی شاعران دوره خود را بر شاعران قدیم و جدید ترجیح می‌دهد. از جمله آن‌ها برتری دادن حازم قرطاجنی بر دیگر شاعران است که در مورد او این چنین می‌گوید: «هنگامی- که در مقصوره حازم تأمل کردم دریافتم که انواع مختلفی از زیبایی‌ها در آن وجود دارد و فنون مختلف بیانی و فواید کلی علوم زبانی را در بر می‌گیرد، انواع واژگان غریب در آن یافت می‌شود، و به خاطر فواید و توصیفات و ضرب المثل‌های وارده، و اشاره به وقایع و حوادث و شیوه‌های بیانی، به عنوان دیوان عرب شناخته می‌شود. از ابوالحکم ابن مالک بن مرحل در مورد مقصوره حازم شنیدم که می‌گفت: من نمی‌گویم این شعر است بلکه می‌گویم این دیوانی علمی است. برخی از بزرگان به نقل از خمیس التلمسانی که از سرآمدان بلاغت و شعر بود، گفته‌اند: «من حازم را ملاقات کرده‌ام، اما حازم بسیار والاتر از آن است که درک شود، به همین خاطر تصمیم گرفتم شرحی بر زیبایی‌های این دیوان بنویسم» (ر.ک: السنین، ۱۴۳۲: ۳۴۴-۳۴۵).

بر اساس آنچه گفته شد السبتي به طور واضح به برتری حازم بر سایر شاعران اشاره می‌کند و حتی اشعار او را با ابیاتی از سایر مقصوره‌ها مقایسه می‌کند و حکم به برتری حازم می‌دهد و

برای اثبات این برتری، به سخن ابن مالک المرحل، نحوی معروف و التلمسانی از سرآمدان بلاغت، استناد می‌کند.

از دیگر موازنه‌های او می‌توان از سخن او در مورد ذوالرمه یاد کرد که می‌گوید: ذوالرمه در هر موضوعی که سخن می‌گفت شاعری سخنور و بی‌بدیل بود. در ادامه به نقل از اصمعی می‌گوید: «هیچ عاشقی مانند ذوالرمه ندیدم که به زیبایی بتواند از عشق شکایت کند، به بهترین وجه سخن بگوید و بهترین پاسخ را به دوستش بدهد، و در پایان با بهترین روش از او پوزش بطلبد» (همان: ۳۴۶). در موازنه‌ای دیگر جریر را بر فرزدق ترجیح می‌دهد و سخنش را در ابتدا با بیان جایگاه جریر و فرزدق و اخطل شروع می‌کند: «جریر و فرزدق و اخطل بر شاعران اسلامی که دوران جاهلی را درک نکرده‌اند برتری دارند. جریر از میان آن سه، بهترین در تشبیب بود و خود او چنین می‌گوید: اگر این سگ‌هایی که مرا هجو می‌کنند نبودند چنان تشبیب می‌نمودم که پیرزن به یاد جوانی‌اش گریه و شیون سر دهد (السبتی، ۱۴۳۲: ۳۲۳). او در تایید این ادعای خود به بیت زیر از جریر استناد می‌کند:

وَدَعِ أَمَامَهُ حَانَ مَنْكَ رَحِيلُ      إِنَّ الْوَدَاعَ لِمَنْ تُحِبُّ قَلِيلُ

معنی: با امامه وداع کن که هنگام کوچ است، به درستی که جدایی از کسی که او را دوست می‌داری سخت و جانکاه است

از دیگر موازنه‌های او، به سخنش درباره‌ی عبدالله ابن خمیس می‌توان اشاره کرد که به گفته‌ی او کلمات و تعابیر مردمی را بی‌هیچ کاستی و تکلفی در شعر خود آورده است؛ چنان‌که در این خصوص می‌گوید: اگر شنفری و ثابت ابن جابر و تأبط شرا و السلیک بن عمرو و سایر صعالیک می‌خواستند حالشان را به هنگام دزدی توصیف کنند نمی‌توانستند بهتر از این شعر ابن خمیس بگویند (السنین، ۱۴۳۲: ۳۵۱):

و حُرَّابٌ بَدُوْا إِذَا اسْتَبَحُوا      أَجَابُوا عَوَاءً وَ أَمْوَا النَّبَاحَا

معنی: جنگجویان بیابانگردی که چون ضرورتی پیش آید زوزه می‌کشند و پارس می‌کنند. در جایی دیگر امرؤالقیس را برتر می‌داند و از او به عنوان اشعر الشعراء یاد می‌کند: «هو الذی روی عن النبی (ص) أنه قال فیه: "أشعر الشعراء و قائدهم إلی النار"». در جای دیگر

می‌گوید: امرؤالقیس اولین کسی بود که معانی را لطافت بخشید و بر اطلال و دمن ایستاد و زنان را به آهوان و گاوها و سپاه را به عقاب تشبیه نمود و بین نسیب و سایر موضوعات تفاوت قائل شد و استعاره و تشبیه را به نیکویی به کار برد» (همان، ۳۵۲)

از دیگر موازنه‌های السبّتی در مورد متنبی است که به شعرحازم در مورد او اشاره می‌کند:

وقد عزا الإحسانَ فی أمثالها لابن الحُسینِ أحمدٍ من قد عزا

در حق او گفته‌اند که: «قافیه به او تسلیم است و دختران اندیشه، کنیزکان او». بلاشر با ظرافت، دلائل این موفقیت را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. نخست «بداوت او، و آن بوی دلنشین کهنگی» است. نکته دوم و مهمتر، «فراوانی تفصیل اندر زامیزی است که در آثار او می‌توان یافت». و خلاصه سومین علت موفقیت او، تغزل اوست، «تغزلی که هوای فلسفه دارد نه احساسات مادی ... متنبی توانسته است تعبیراتی چنان پرنشاط و برخوردار از دقتی چنان جذاب بیاید که می‌توان با توجه به آن‌ها، وی را مداحی به شمار آورد» که تارهای گوناگون روح آدمیزاد را به ارتعاش درمی‌آورد». (عبدالجلیل، ۱۳۹۳: ۱)

#### موازنه بین ابیات شعری

این نوع از موازنه در میان دیدگاه‌های نقدی السبّتی بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است. او در این بخش به مقایسه و بررسی معانی ابیات شاعران پرداخته است. به نظر می‌رسد السبّتی کیفیت فنی و هنری را مهم‌ترین معیار برتری می‌داند. به عنوان مثال از جمله بحث‌هایی که در مورد موازنه ابیات بیان می‌کند، اطراد است. در تعریف اطراد آمده است: حفظ ترتیب تاریخی در ذکر نامهای افراد که به قصد مدح یا هدف دیگری ذکر شده‌اند اطراد نامیده می‌شود. نمونه قرآنی این آرایه در ذکر پیامبران پیشین دیده می‌شود: «وَاتَّبَعَتْ مَلَأَءِ ابَائِهِمْ إِبرهیمَ وِ إِسْحَقَ وِ یَعْقُوبَ» (یوسف/۱۲، ۳۸)؛ «نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُكَ إِبرهیمَ وِ إِسْمعیلَ وِ إِسْحَقَ» (بقره/۲، ۱۳۳)، (ابن ابی الإصبع، ۲۰۰۸: ۱۴۱).

از نمونه‌های اطراد در ابیات حازم، ابیات زیر است:

محمّد سلیلُ یحیی بن اُبی      محمد نجلُ اُبی حفص الرضا  
مُستنصرُ بالله منصورُ به      مؤیدُ بعونه علی العدی

معنی: محمد فرزند یحیی ابن ابو محمد فرزند ابو حفص رضا بود. مستنصر بالله به کمک او پیروز می‌شد و بر دشمن فائق می‌آمد.

السبتی در ادامه نمونه‌ای دیگر از اشعار حازم قرطاجنی را در مورد آرایه ارداف آورده است. در بدیع القرآن در تعریف ارداف آمده است: «ارداف یعنی اینکه متکلم دو معنا را قصد کرده باشد ولی نه با لفظ واقعی آن و نه لفظ اشاره‌ای که دلالت بر معانی بسیاری دارد تعبیر نکند بلکه به جای آن لفظی دیگر که نزدیک به معنای مخصوص است و همدیف آن است می‌آورد». (همان، ۸۳).

و انساب فی قصر اُبی فهر الذی      بکل قصر فی الجمال قد زری  
قصرُ ترأی بین بحر سلسل      و سَجَسَج من الظلال قد ضفا  
بُحیره اعلی الاله قدرها      قد عذب الماء بها و قد رها  
و مُفعم الأرجاء کم من ناظر      سافر فیهِ من رجاً الی رجاً

معنی: او در قصری زیبا و بی‌مانند ابو فهر است. قصری که در میان دریایی روان و سایه‌ای دلنشین خودنمایی می‌کند. دریایی که خداوند آن را ارج نهاده و دارای آبی زلال و گوارا است. قصری با درختانی انبوه که دیدگان از زیبایی آن خیره می‌مانند.

السبتی در شرح این ابیات می‌گوید: حازم در بیت آخر (کم من ناظر سافر فیهِ) برای بیان شکوه و عظمت این کاخ گفته که دیدگان به نواحی مختلف آن نظر می‌افکنند. یعنی این‌که بیننده دائماً در اطراف آن مشغول بازدید است و در مقایسه با آن بیت زیر از امرؤالقیس را - آورده است: (السنین، ۱۴۳۲: ۳۶۱)

و رُحنا و راح الطرف ینفض رأسه      متی ما ترق العین فیهِ تسهل

یعنی: هنگامی که چشمان به او خیره می‌شوند نگاهشان را برای پی بردن به زیبایی او ادامه می‌دهند.

منظورش این است که بیننده به خاطر حسن روی یار از او چشم بر نمی‌دارد و دائماً به او خیره می‌شود.

همان‌گونه که از ابیات فوق به دست می‌آید سبّتی کاربرد انواع فنون بدیعی مانند ارداف و اطراد را دلیل برتر دانستن شعر شاعران قرار داده است و این نتیجه حاصل می‌شود که علاوه بر کیفیت زیبایی هنری، بلاغت نیز در برتری شعر تأثیرگذار است. از دیگر ویژگی‌های سبّتی این است که بین شاعران قدیم و جدید تفاوتی قائل نشده و برتری شعر در نزد او تنها بر پایه زیبایی فنی و هنری آن است و برای شعر قدیم به خاطر قدمت آن تعصبی نشان نداده و از تازگی و زیبایی شعر جدید به خاطر جدید بودن آن چشم پوشی نکرده است و در داوری و بررسی ابیات، از هرگونه تعصب پرهیز نموده است. به عنوان مثال در بیت حازم قرطاجنی ضعف او را بیان کرده است، ولی از آنجا که حازم آرایه اطراد را در شعر خود به کار برده است و نام ممدوح و سه تن از اجداد او را در یک بیت گنجانده است، بیت وی را می‌ستاید. به این حد از موازنه‌های سبّتی بسنده می‌کنیم و در ادامه به بیان مواردی می‌پردازیم که در آنها حازم را بر همگنان خود برتر و یا آنان را بر حازم برتر دانسته اشاره می‌کنیم.

#### برتری دادن حازم بر برخی شاعران

در ادامه بحث موازنه در نزد سبّتی به بیان مواردی می‌پردازیم که در آنها حازم را بر همگنان خود برتر و یا آنان را بر حازم برتر دانسته اشاره می‌کنیم. السبّتی در ابیات زیر حازم را بر سایر شاعران برتری می‌دهد:

یا قاتلَ اللّٰه الوشاه فلکم	سِرُّ علی الألسنِ منهم قد فشا
و قاتلَ الله الحداة فلکم	شرُّ علی الأفواہ منهم قد جرى
ما لمت فی ذنب النوی ابن دایه	و لا بنات العید بل من قد حدا

معنی: خداوند سخن چینانی را که از شما سعایت کردند بکشد که اسرار شما را فاش کردند. خداوند ساربانانی که کزی‌های شما را بر ملا نمودند بکشد. از درد فراق نه از کلاغ‌ها و شترها که از ساربان شکایت کردم.

او در شرح ابیات فوق می‌گوید: شاعر، آواز ساربانان را شر می‌پندارد؛ چرا که آواز آنها شتران را بر این می‌دارد که زودتر به سوی معشوق حرکت کنند (السبتی، ۱۴۱۸: ۲۲۱).

ابوالشیص در همین معنا می‌گوید:

مَا فَرَّقَ الْأَحْبَابَ بَعْدَ  
وَالنَّاسُ يَلْحَوْنَ غُرَا  
وَمَا غُرَابُ الْبَيْنِ إِلَّا  
لَا نَاقَهُ أَوْ جَمَلٌ  
سَدَّ لِلَّهِ أَلَا الْإِبِلُ  
بِ الْبَيْنِ لَمَّا جَهَلُوا

معنی: پس از خداوند کسی جز شتر باعث جدایی و دوری نشد. مردم از روی جهالت کلاغ را باعث دوری می‌پندارند در حالی که شتر همان کلاغ جدایی است.

السبتی بر این باور است که حازم قرطاجنی با افزودن «من قد حدا» به شعر خود زیبایی بخشیده است؛ زیرا معمولاً مردم گناه جدایی را بر گردن کلاغ می‌اندازند و می‌گویند: (غراب البین). اما ابوالشیص کلاغ را بی‌گناه دانسته و گناه را بر گردن شتری انداخته که می‌کوشد شتابان به سوی معشوق راه سپرد. اما حازم قرطاجنی هم کلاغ و هم شتر را بی‌گناه می‌داند و گناه را بر گردن ساربان می‌اندازد که باعث این سفر شده است و در مثال دیگر:

فَقَيْدَ الْغُصْنِ بِقَيْدِ فَضِّهِ  
سَلَّسَلُ مَا اعْتَقِلَ الْغُصْنُ لَهَا  
قَد دَارَ حَوْلَ السَّاقِ مِنْهُ وَالتَّوَى  
عَنِ الْمِرَاحِ مَعْقِلٌ وَلَا اعْتَقَى

السبتی در شرح این ابیات حازم می‌گوید تشبیه قطرات آب روی شاخه‌های درخت به خلخال و گردنبند در بین شاعران مرسوم است مانند این بیت شاعر:

كَأَنَّ يَدًا صَاغَتْ هِنَاكَ لِسَاقِهِ  
مِنْ الْفَضِّهِ الْبَيْضَاءِ قَيْدًا مُسَلَّسَلًا

اما حازم در ابیات خود این تشبیه را مفصل و به زیبایی توضیح می‌دهد و می‌گوید: قطرات شبنم بر روی شاخه‌ها در سفیدی و احاطه کردن به مانند مروارید و زنجیر هستند؛ اما این زنجیرها عذاب‌آور نیستند تا صاحب خود را بیازارند. در بند شدن شاخه‌ها به وسیله گردنبندها به خاطر تأثیری است که بر روی برگ درختان می‌گذارد و باعث رشد آنها می‌شود. (ر.ک:

السنین، ۱۴۳۲: ۳۶۳-۳۶۴)

از دیگر موازنه‌هایی که حازم را در آن برتر از دیگران می‌داند ابیات زیر است:

فالحِرُّ و العَبْدُ الذی شَیِمَّتُهُ      شَیِمَهُ حِرٌّ بِالکَلَامِ یَطْبِی  
و العَبْدُ و الحِرُّ الذی شَیِمَّتُهُ      شِیمه عبدٍ ما لَهُ إِلاَّ العَصَا

معنی: آزاده و برده‌ای که منش او به‌سان انسان آزاده‌ای است که با سخن منطقی قانع می‌شود و بنده و آزاده‌ای که منش او مانند برده‌ای است که جز با چوب دستی چیزی متوجه نمی‌شود.

این دو بیت مانند گفته بشار بن برد است:

الحِرُّ یُلْحِی و العَصَا للعَبْدِ      و لیسَ لِلْمُحْلِیفِ مِثْلُ الرَّدِّ

معنی: انسان آزاده به‌سادگی توجیه می‌شود و چوب دستی برای برده به کار گرفته می‌شود و برای سوگند خورنده چیزی مثل پاسخ‌گویی نیست.

و یزید بن مفرغ:

العَبْدُ یُقْرِعُ بالعَصَا      و الحِرُّ تَکْفِیهِ العَلَامَةُ

معنی: برده با چوب دستی قانع شود درحالی که انسان آزاده را اشاره‌ای بس است.  
و متنبی:

العَبْدُ لیسَ لِحِرٍّ صَالِحٍ بِأَخٍ      لو أَنَّهُ فی ثِیَابِ الحِرِّ مَوْلُودٌ  
و لا تَشْتَرِ العَبْدُ إِلاَّ و العَصَا معه      إِنْ العَبِیدُ لِأَنْجَاسٍ مَنَکِیدِ

معنی: برده اگر هم در لباس آزاده‌ای متولد شود مانند برده صالح نیست. برده را هرگز بدون چوب دستی نخر؛ چرا که برده‌ها پلید و حیله‌گر هستند.

مضمون تمامی ابیات ذکر شده در مورد دو شخصیت انسان حر و عبد می‌چرخد و سببی برای بیان زیبایی و برتری هر کدام از آنها بر ابیات دیگر کامل بودن معنای بیت است که شاعر بتواند با ظرافت و دقت کامل تمامی جوانب معنا را در نظر گرفته باشد لذا در مقایسه ابیات حازم با این شاعران رأی به برتری حازم می‌دهد چرا که: «حازم معنا را کامل‌تر بیان داشته است؛ چرا که او در کنار واژه «حر» واژه «عبد» را نیز آورده است که اخلاق و منش‌اش همان اخلاق و منش «حر» است، پس آن اخلاقی که در نزد بسیاری از آزادگان یافت می‌شود در نزد بندگان نیز می‌یابیم. چرا که از پیامبر پرسیده شد؟ آیا در این دین کسی از تو پیروی کرد؟ او

گفت بله آزاده و برده به دین من روی آوردند. (همان، ۳۶۸) از این رو می‌بینیم که او برای کامل بودن معانی اهمیت زیادی قائل است و از زیبایی و ظرافت معنای به کار رفته در شعر حازم ابراز شگفتی می‌کند.

### برتری دادن برخی شاعران بر حازم

نمونه‌هایی که السبتی در این باب آورده نشان‌دهنده نگاه منصفانه او می‌باشد؛ چرا که در قضاوت و نقد نگاهی یک سوپه نداشته است. از جمله موازنه‌هایی که السبتی در آن سخن به درازا کشانده، موازنه بین حازم و عنتره است که در مورد ابیات زیر از حازم آورده است:

تَبَاغَمَتْ فِيهِ الظُّبَاءُ وَ انْتَجَى	ذُبَابُهُ الْحَوْلِيُّ أَحْفَى مُتَّجَى
أَلْقَى ذِرَاعاً فَوْقَ أُخْرَى وَ حَكَى	تَكَلَّفَ الْأَجْذَمُ فِي قَدْحِ السَّنَا
كَأَنَّما النُّورُ الَّذِي يَفْرَعُهُ	مُقْتَدِحاً لَزْنَدِهِ سَقَطٌ وَرَى

این ابیات برگرفته از دو بیت زیر از عنتره است:

وَ خَلَا الذُّبَابُ بِهِ يُعْنَى وَحَدَه	هَزَجاً كَفَعَلَ الشَّارِبِ الْمُتَرْنَمِ
عَرِدًا يَحْكُ ذِرَاعَهُ بِذِرَاعِهِ	فَعَلُ الْمُكَبِّ عَلَى الزَّنَادِ الْأَجْذَمِ

معنی: مگس را می‌بینی که با خود خلوت نموده و آواز می‌خواند و همانند انسان مست می‌لرزد. در حالی که دو دستش را به هم می‌مالد صدایی برمی‌آورد که به مانند کسی است که سنگ چخماق را بر هم می‌ساید.

تشبیه مگس به انسان مست و شباهت حرکت دستان مگس به ساییدن سنگ چخماق از ابداعات عنتره به شمار می‌رود و کسی پیش از او چنین تشبیهی را به کار نبرده است. (السبتی، ۱۴۱۸: ۱۰۳۸) این گفته السبتی یادآور سخن جاحظ است که می‌گوید: «عنتره در این شعر خود حرکت دو دست مگس و مالیده شدن آن دو بر هم را مانند حرکت کسی که می‌خواهد با سنگ چخماق آتش روشن کند و یا کسی که هر دو دست او قطع شده است تشبیه می‌کند و من هیچ شعری که مانند این شعر عنتره بتواند معنا را برساند و مرا راضی کند، نشنیده‌ام» (جاحظ، ۱۹۶۹: ۳۱۲) در ادامه السبتی می‌گوید: سرآمدان شعر، شعر عنتره را از شعرهای منحصراً به فرد و دارای معانی‌ای می‌دانند که تاکنون بر زبانی جاری نشده است و حازم به

تشبیه عنتره دست درازی نموده است و اگر هم خواسته باشد تشبیهی نزدیک به تشبیه او بگوید، ضعف آن آشکار است. هر دو شاعر در این تشبیه قصد نوآوری داشته‌اند و چون حازم خواسته بر نوآوری خود بیافزاید (کأنما النور الذی یقرعه) را آورده است. پر واضح است که جایز نیست از معانی زبان آور و نیکویی مانند تشبیه عنتره اخذ شود، جز زمانی که افزایشی آشکار و جدید به آن اضافه شود تا برتری معنای دوم بر اول آشکار گردد، در غیر این صورت جز رسوایی برای او فایده‌ای در پی ندارد. (السنین، ۱۴۳۲: ۳۷۳-۳۷۴)

از دیگر موازنه‌هایی که السبئی آورده و حازم را مورد انتقاد قرار داده است ابیات زیر است.

قد أصبحت دولته تختال من	إقباله فی جدّه لا تتنصی
ما زال یملی الملوآن نصره	و سیفه یختط ما یملی الملا
خط الندی فی کفه خطاً به	ذکر سَمَاح حاتم قد امتحی

معنی: حکومت او به خاطر بخت و اقبال بلندش از بین رفتنی نیست. روز و شب او را یاری می‌کنند و شمشیر او هر آنچه را که روزگار می‌خواهد می‌نگارد. بخشش در کف دستان او خطی نوشته است که بخشش حاتم را محو کرده است. حازم این ابیات را از ابو العشائر حمدانی گرفته که می‌گوید:

أخا الفوارس لو رأیت مواقفی	و الخیل من تحت الفوارس تنحط
لقرأت منها ما تخط ید الوغی	و البیض تشکل و الأسنه تنقط

معنی: ای دلیر مرد آن گاه که اسبان در زیر سواران بر زمین فرو می‌غلطیدند اگر مرا می‌دید می‌دانستی که چگونه دست دست جنگ (سرنوشت را) می‌نویسد و شمشیرها حرکت-گذاری و نیزه‌ها نقطه‌گذاری می‌کنند.

السبئی در نقدی که بر شعر حازم نوشته می‌گوید: «هرچند که شعر حازم از لحاظ معنا در درجه پایین‌تری است، اما در آنجا که حازم بین «املا» و ملوان «روز و شب» تجانس بر قرار نموده است آن را به شیوه‌ای نیکو از ابوالعشائر اخذ کرده است و از این رو، کار او تا حدودی مورد قبول واقع می‌گردد» (همان: ۳۷۵). در پایان موازنه‌های سبئی پیرامون حازم و سایر شاعران این نتایج حاصل می‌شود: که سبئی برای تعیین شعر و شاعر برتر به زیبایی هنری

موجود در معانی اشعار شاعران که باعث به وجود آمدن تصاویر زیبا می‌شود، توجه دارد. اگر هرکدام از شاعران و حتی حازم در معانی یا تشبیهات یا عبارتهای خود قصوری داشتند، بیان می‌کند. مخالف اطلاله کلام بدون اینکه در آن فایده‌ای باشد و تنوعی در عبارتها یافت شود، است و معتقد است اگر در شعر انواع فنون بدیعی به کار رود باعث زیبایی و لذت نفس می‌شود. به طور کل سبیتی با برخورداری از ذوق سالم که برگرفته از عدم تعصب و گرایش او به سمت شاعری خاص است، رأی به برتری شعر و شاعر می‌دهد.

### سرقت‌های ادبی

مقوله سرقت‌های ادبی را می‌توان وجه اشتراک همه ناقدان و چه بسا میدان مسابقه‌ای دانست که ناقدان در آن به رقابت می‌پردازند تا میزان حفظیات خود از اشعار عربی را به رخ رقیبان بکشند. احسان عباس در این باره می‌گوید: «نخستین انگیزه در پیدایش این بحث به ارتباط بین نقد و فرهنگ و تلاش ناقد برای اثبات گستردگی دانش خود بر می‌گردد. دومین انگیزه این است که متقدمان تمامی معانی را به کار گرفته‌اند و متأخران به ناچار باید دست به خلاقیت بزنند و معانی جدیدی خلق نمایند، به همین خاطر یا معانی را از قدما می‌گیرند و یا از معانی قدیم، معنایی جدید خلق می‌کنند. بر این اساس شاعران جدید در میزان توانایی‌شان در این زمینه با یکدیگر متفاوت‌اند؛ برخی از معنای نخست می‌کاهند برخی بر آن می‌افزایند و برخی نیز معنایی را خلق می‌کنند که کسی بدان دست نیافته است و به قوی دست به خلاقیت و نوآوری می‌زنند» (عباس، ۱۹۹۷: ۶۷۱).

محمد مندور نیز در این خصوص می‌گوید: بحث سرقت به دو دلیل از زمان ابوتمام مطرح شد: دلیل اول جبهه‌گیری و خصومت شدید علیه ابوتمام بود؛ چرا که مسئله سرقت به عنوان سلاحی قوی علیه این شاعر به کار گرفته شد و کتاب‌های زیادی برای اثبات سرقت‌های او و بحتری نوشته شد. نویسندگان در قبال نوگرایی ابوتمام و ساختار و قالب شعر بحتری تعصب داشتند؛ یعنی دو گروه طرفداران کلاسیک‌ها و نوگرایان به وجود آمدند. دلیل دوم: پس از آن که طرفداران ابوتمام گفتند شاعر آنها سبکی نو ابداع کرده و در آن صاحب‌نظر گشته است،

مخالفان او نتوانستند ادعای آنها را رد کنند، جز این‌که به جستجوی سرقت‌های شاعر پردازند تا اثبات کنند شعر او ابداعی نداشته است (ر.ک: مندور . ۱۹۷۲: ۳۵۷ - ۳۵۸).

مقوله سرقت‌های شعری و شواهد آن در نزد السبّتی با بحث موازنه‌ها آمیخته است، به همین خاطر در شرح او بر کتاب مقصوره شواهد بسیاری در این‌باره بیان شده است، اما پر واضح است که السبّتی به مفهوم سرقت ادبی به همان معنای معروف در نزد بسیاری از ناقدان مبنی بر این‌که بخش اعظم شاعران سرقت ادبی می‌کنند تمایل دارد و دلیلی که می‌تواند گفته‌ها را اثبات کند این است که او هیچ بیتی از حازم را فرو نگذاشته، مگر این‌که منبع اصلی آن را که قرآن، سنت، سایر شعرا و یا حتی گفته‌ای منشور باشد مشخص کرده است. السبّتی در شرح خود مبحثی را به صورت جداگانه با عنوان «السرقات» نیاورده است بلکه از این بحث در ذیل موضوع تضمین یاد کرده و به جای واژه سرقت از اصطلاحات ذیل استفاده کرده است:

۱. أخذ(السبّتی، ۱۴۱۸: ۵۸۵) ۲. إحتذاء(همان: ۳۶۳) ۳. إهتداء(همان: ۱۶۰) ۳. عکس(همان: ۲۰۰) ۴. مشابهت (همان: ۱۴۰۸) ۵. کقول فلان (همان: ۱۱۱) ۶. ذهب مذهب فلان (همان، ۶۳۰) ۷. نزع منزع فلان (همان: ۹۱۵) ۸. نيهه عليه (همان: ۱۳۲۵) ۹. ينظر هذا المعنى (همان: ۱۳۱۶) ۱۰. اصل المعنى (همان: ۱۰۰۰).

### نتیجه‌گیری

با بررسی شیوه‌های نقدی السبّتی مشخص می‌شود که او در اصول نقد خود روش ذوقی را در پیش گرفته است یعنی ملاک نقد او در مورد شرح و نقد مقصوره حازم ذوق بوده است. در نقد السبّتی روحیه اسلامی بر آن حاکم است و ناقد بدون جانبداری از متقدمان یا نوگرایان و با رعایت جانب انصاف به نقد پرداخته است. نقد دقیق و احاطه کامل به معانی، بر ارزش دیدگاه‌های نقدی او افزوده است. السبّتی در بیان جایگاه لفظ و معنا از طرفداران معنا است البته به طور کامل منکر جایگاه لفظ نمی‌شود و نیم‌نگاهی به اهمیت لفظ و معنا در کنار هم دارد. او در موازنه میان شاعران جانب انصاف را رعایت می‌کند؛ به گونه‌ای که از هیچ‌یک از متقدمان به خاطر تقدم آنها جانبداری نمی‌کند و از ارزش متأخران نمی‌کاهد و در مورد حازم نیز جانب عدالت را رعایت می‌کند و در عین بیان

برتری‌های او از کاستی‌هایش نیز غافل نمی‌ماند. از نمونه‌هایی که گفته شد می‌توان به بی‌طرفی السبّتی در بیان دیدگاه‌های نقدی خود پی برد؛ چرا که او حتی یک بیت را بدون تعیین مبدع و صاحب اصلی آن رها نکرده است. در بحث سرقت‌ها از واژه سرقت استفاده نمی‌کند و به جای آن واژه‌هایی همچون اخذ، ضمّن، أشار، نظر و سایر واژه‌های هم معنای آن را به کار می‌گیرد.

### کتابنامه

القرآن الکریم.

ابن الخطیب، لسان‌الدین، (۱۴۲۴)، الإحاطه فی أخبار الغرناطه، شرح یوسف علی الطویل، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن ابی الإصبع، (۲۰۰۸). بديع القرآن، تقديم حفنى محمد شرف، بنين: نهضة مصر للنشر. جاحظ، عمرو بن بحر، (۱۹۶۹)، البيان و التبیین، تحقیق و شرح محمد هارون، جلد اول و سوم، چاپ سوم، قاهره: مکتبه الخانجی.

-----، (۱۹۶۹)، الحيوان، تحقیق عبد السلام هارون، جلد سوم، چاپ سوم، بیروت: دار الكتاب العربی.

السبّتی، ابوالقاسم، (۱۴۱۸)، رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره، تحقیق و شرح محمد الحجوی. المملکه المغربیه: وزاره الاوقاف و الشؤون الإسلامیه.

سنین، یوسف بن مهنا، (۱۴۳۱-۱۴۳۲) المسائل البلاغیه فی کتاب «رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» بأبی القاسم محمد شریف السبّتی، ریاض: جامعہ الإمام بن سعود الإسلامیه. العلوی، ابن طباطبا، (۲۰۱۱)، عیار الشعر، تحقیق طه الحاجری و محمد زغلول سلام، اسکندریه: منشاه المعارف.

عباس، إحسان، (۱۹۹۷)، تاریخ النقد الأدبی عند العرب، چاپ دوم، عمان: دار الشروق للنشر و التوزیع. عبدالجلیل، جان محمد، (۱۳۹۳)، تاریخ ادبیات عرب، مترجم: آذرتاش آذرنوش، چاپ ششم، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر،

مندور، محمد، (۱۹۷۲)، النقد المنهجي عند العرب، چاپ دوم، القاهره: دار نهضة مصر للطبع والنشر. هداره، محمد مصطفی، (۱۹۵۸)، مشکله السرقات الأدبیه فی النقد العربی، القاهره: مکتبه الأنجلو المصریه.